

دکتر فیض‌الله بوشاسب گوشه

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد

F_boushasb@iaun.ac.ir

مرو در نخستین دهه‌های حکومت قاجار

چکیده:

بررسی اوضاع مرو در دوره قاجار بدون توجه به اقدامات و روابط متقابل حکومت‌های اطراف آن ممکن نیست، بنابر این در این مقاله نخست به مناسبات و روابط آقامحمد خان با حکام مناطق مذکور پرداخته می‌شود که عبارت است از اقدامات و لشکرکشی‌های حاکم بخارا در مرو و خراسان و تصرف مرو، و واکنش دولت ایران به آن اقدامات، که از حد اعزام سفیر و نوشتن نامه تهدیدآمیز فراتر نرفت و امکان اقدام بر ضد امیر بخارا برای بنیان‌گذار حکومت قاجار فراهم نشد.

در دهه اول سلطنت فتحعلی شاه گرچه با استمداد حاکم مرو از ایران، زمینه مداخله ایران در حاکمیت مرو فراهم شد، اما گرفتاری ایران در جنگ با روسیه، امکان اقدام عملی دولت ایران در آن مسأله را کاهش می‌داد. مرو هم به طور مدام در دست حکام بخارا باقی نماند، و بارها بین حکام بخارا، خیوه و ترکمانان دست بدست شد. در نیمه دوم سلطنت محمد شاه باز زمینه‌ای جهت مداخله ایران در امر حاکمیت مرو به وجود آمد، اما اقدامی جدی از طرف دولت ایران در این زمینه صورت نگرفت.

عدم حاکمیت ایران بر مرو در عصر اولیه حکومت قاجار، هم ناشی از عوامل خارج از دولت و هم متأثر از عملکرد دولت ایران بوده است. تداوم چنین وضعیتی زمینه لازم جهت جدایی قطعی مرو از کشور ایران در دوره بعد را فراهم کرد.

کلید واژه:

قاجاریه، مرو، حاکم بخارا، خیوه، روسیه تزاری.

مقدمه

محدوده جغرافیایی ایران در طول تاریخ چند هزار ساله‌اش دچار تغییرات فراوان شده، اما اسامی تعداد فراوانی از شهرهای ایرانی، چنان آمیخته با فرهنگ و ادبیات ایرانیان است، که ممکن است هر ذهن کنجکاوی را به دنبال پاسخ به این پرسش رهنمون شوند که چگونه آن شهرها از پیکره بزرگ ایران جدا شدند. با وجود این، تلخی آن جدایی ممکن است انگیزه تحقیق را در پژوهشگر ضعیف کند و عدم آسان به منابع نیز مانع دیگری در راه دستیابی او به حقیقت باشد.

اسامی شهرهای کهن خراسان و ماوراءالنهر مانند بخارا، سمرقند، بلخ، مرو و خوارزم، اسامی آشنا و مأنوسی در فرهنگ ایرانیان است و هیچ ایرانی آن نام‌ها را بیگانه نمی‌انگارد و حتی بسیاری از نوجوانان ایرانی که این اسامی را در شرح زندگانی نامدارانی چون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، فارابی، خوارزمی و... در کتاب‌های درسی خود می‌خوانند، شاید نمی‌دانند که آن سرزمین‌ها امروزه جزو کشور ایران نیست. آخرین شهر مهم آسیای مرکزی که رسماً از ایران جدا شد شهر مرو بود که طی قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی بارها دست به دست شد و نهایتاً در زمان ناصرالدین شاه، پس از دوره‌های کوتاه حاکمیت ایران در آنجا از دست رفت.

بررسی سرگذشت مرو از ابتدای دوره قاجار تا زمان جدایی آن از ایران بیش از گنجایش یک مقاله است، در این جا فقط به سرنوشت مرو در عصر اولیه حکومت قاجار یعنی زمان آقا محمد خان تا محمد شاه پرداخته می‌شود.

نگاهی به حکومت‌های مرو، بخارا و خیوه در آغاز حکومت قاجار

در اواخر قرن دوازدهم هجری / هیجدهم میلادی، در همان سال‌هایی که آقا محمد خان قاجار در ایران مشغول جنگ با رقیبان و استقرار حکومت بود، در خانات بخارا خاندان منغیت که جزو ازبک‌ها به شمار می‌روند قدرت را به دست گرفتند. بنیان‌گذار حکومت این خاندان، میرمعصوم شاهمراد و ملقب به بیکی‌جان بود که از ۱۱۹۶ ه.ق.

۱۷۸۲/ م. تا ۱۲۱۶ ه.ق. / ۱۸۰۱ م. حکومت کرد. زندگی و حکومت او با رفتاری همراه با نمایش زهد و درویشی و تعصبات مذهبی شدید در آمیخته^۱ و به همین علت در ابتدا حاضر به قبول حکومت نمی‌شد و به مصاحبت علما روزگار می‌گذرانید و «بدین واسطه در عمل حکمرانی بخارا اغتشاش کلی پیدا شده بود». بزرگان بخارا ملتسمانه از او خواستند که حکمرانی بخارا را قبول نماید. او بدین شرط حکومت را پذیرفت که «کار به شورا نماید» و «همگان به اطاعت از او به عهد و پیمان سوگند یاد نمودند»^۲

مورخ بخارایی معاصر شاه‌مراد که موقع به تخت نشستن او در بخارا بوده نوشته:

«اغلب طوایف اوزبیک و اهالی بخارا و شهرهای دیگر ارادتی به حد کمال به وی داشتند او را دارای مراتب روحانی و هم خلیفه پیغمبرش می‌دانستند، عسکر و لشکر اولوالامرش می‌خواندند و با کمال خوشنودی سر در راه امرش می‌دادند. شاه‌مراد با جدیت کامل در قلع و قمع مخالفین می‌کوشید، گردن کشان را هر جا بود به قید اطاعت آورده بود و محض این که امارات یا دول همسایه حساب از او ببرند عسکر و لشکریان را همه وقت در تحت سلاح حاضر می‌داشت. خون مخالفین مذهب سنت را مباح و مال آن‌ها حلال می‌داشت، با مذهب (شیعه) و متشیعین کمال بغض و عداوت را داشت ایرانیان را نجس می‌گفت و در آن زمان حدود شرقی ایران بیچاره کمال بی‌نظمی را داشت و همه ساله شاه‌مراد به عنوان غزا به حدود مشرقی ایران لشکر کشیده بسیاری از اهالی آن حدود را کشته و اموالشان را به غارت می‌آورد و خمس آن غارت را به خزانه اضافه می‌کرد»^۳

در حکومت بخارا عنصر ترک و مغول بر همه چیز برتری داشت و با وجودی که تشکیلات حکومتی تابع نفوذ قدرت یک سلسله مقامات قرار داشت ولی ترتیب سازمان حکومتی طوری بود که یک استبداد نظامی حقیقی در همه جا حکومت داشت. امیر بخارا در آن واحد هم فرمانده کل قوا، هم شاهزاده و هم روحانی بزرگ محسوب می‌شده است.^۴

حکومتی که شاه‌مراد تأسیس کرد بیش از یک قرن ادامه داشت و جانشینان او تا سال ۱۳۳۹ ه.ق. ۱۹۲۰ م. به عنوان امیران بخارا باقی بودند، گر چه از سال ۱۲۸۵ ه.ق. تا ۱۸۶۸ م دست‌نشانده روس‌ها شدند و در ۱۹۲۰ م بخارا به عنوان یکی از شهرهای جمهوری نوپنیا اوزبکستان تحت حاکمیت کمونیست‌های شوروی درآمد.^۶ امرای منفیت بخارا عبارت بودند از:

- ۱- میر معصوم شاه مراد بن دانیال ۱۱۹۶ ه.ق/ ۱۷۸۲ م.
- ۲- امیر حیدر بن میر معصوم شاه ۱۲۱۶ ه.ق/ ۱۸۰۱ م.
- ۳- حسین بن حیدر (حدود دو ماه) ۱۲۴۲ ه.ق/ ۱۸۲۶ م.
- ۴- نصرالله بن حیدر ۱۲۴۲ ه.ق/ ۱۸۲۶ م.
- ۵- مظفرالدین بن نصراله (از ۱۲۸۵ دست‌نشانده روسها) ۱۲۷۷ ه.ق/ ۱۸۲۶ م.
- ۶- عبدالاحد بن مظفرالدین ۱۳۰۳ ه.ق/ ۱۸۸۵ م.
- ۷- میرعلیم (امیر عالم) بن عبدالاحد ۱۳۲۹-۳۹ ه.ق. / ۲۰-۱۹۱۱ م.^۷

اطلاعات در مورد اوضاع خوارزم و خیوه در فاصله بین خروج نادرشاه افشار از آنجا (۱۱۵۳ ه.ق/ ۱۷۴۰ م) تا اوایل قرن بعد مبهم و حتی متناقض است. رضاقلی خان هدایت اشاره کرده که مدتی پس از نادرشاه «ایلتذر پسر عوض ایناق بن محمد امین» در سال ۱۲۱۱ ه.ق. طایفه یموت را «از گرگانج و خوارزم بیرون کرده به حدود گرگان فرستاد». و تلاش مجدد یموت در جنگ با ایلتذر به شکست انجامید و ایلتذر بعد از دو سال حکومت در ۱۲۱۳ ه.ق. در جیحون غرق شد^۸ در صورتی که کلمنت مارکام به حکومت رسیدن محمد امین خان ازبک و تصرف خیوه را به کمک تراکمه یموت دانسته و تصریح کرده که پس از محمد امین خان پسرش ایناق خان هشت سال حکومت کرد و پس از او «پسر وی ایلتوزر بجای او بر نشست. در سال ۱۲۲۰ هجری وقتی که ایلتوزر خان برای تسخیر بخارا از رودخانه جیحون عبور می‌نمود در آب رودخانه غرق شد»^۹

آن طبقه از خوانین خيوه بنی ایتاق نامیده شده‌اند و اولین آنها «ایلتوزربن عوض ایتاق بن محمد امین» در ۱۲۱۹ ه.ق. آغاز حکومت کرده است و نهمین و آخرین آنها سید محمد رحیم که در ۱۲۹۰ ه.ق. کارگزار روس‌ها شد.^۹

وضعیت مرو با بخارا و خيوه کاملاً متفاوت بود چرا که در آنجا از زمان صفویه تا اوایل عهد قاجار شاخه‌ای از ایل قاجار حکومت می‌کردند و همیشه تابع دولت ایران بودند.^{۱۰}

علت تصرف مرو توسط حاکم بخارا

در سال‌های آخر قرن دوازدهم هجری که در بخارا قدرت و حکومت در حال انتقال از جانبان استراخان به منغیتیان بود، در ایران جنگ‌های داخلی بر سر تصاحب قدرت بین جانشینان کریم خان زند و دیگر مدعیان رواج تمام داشت. یکی از آن مدعیان آقا محمد خان قاجار بود که نهایتاً توانست بر دیگران فایق آید و قدرت را به دست گیرد. اما قبل از آن که او بتواند قدرت خود را مستقر نماید امیر معصوم شاهمراد بن دانیال در بخارا بر اریکه قدرت تکیه زده و لشکرکشی‌های خود به ممالک خارج از ولایت بخارا را شروع کرده بود.

وی با نمایش درویشی و خائقه نشینی خود جنبه مذهبی حکومت خود را پر رنگ تر جلوه می‌داد.^{۱۱} به خصوص اقدامات خصمانه و غارتگرانه خود در سرزمین‌های شیعه نشین شمال شرقی ایران^{۱۲} را ناشی از همان اعتقادات دینی قلمداد می‌کرد. ولی واقعیت این بود که

«شیعیان تنها کسانی نبودند که امیر معصوم از روی تعصب سخت به جنگ آنان برخاست. بلکه با سنیان سنت‌گرا نیز بی‌هیچ دلیلی به عنوان غازی و جهاد کننده درگیر نبرد شد»^{۱۳}

همان نویسنده حملات ازبک‌های راهزن به خراسان و غارت آنجا و پر کردن بازار برده فروشی بخارا را از وظایف سنتی بخارا در آن دوره دانسته و از مرو و سرخس به

عنوان مکان‌های محکمی یاد کرده که در دست شیعیان دلیر مانع آن «راهزنان متدین» محسوب می‌شوند. بنابراین اقدام شاهمراد در لشکرکشی به آن حدود را در حد یک الامان (راهزنی و غارت) بزرگ دانسته تا آن مانع را جاروب و راه را همواره کند.^{۱۴} ولی یک مورخ سنی بخارایی درباره او نوشت: «چند بار در بالای قزلباش لشکر برده بفتوای علما غزا و جهاد کرده ملقب به غازی شده» و باز گفته «در باب زهد و تقوا سرآمد روزگار بوده به تأیید الهی چندین مرتبه بغزای قزلباش رفته در ولایات محروسه شریعت را رواج داد».^{۱۵}

مقاومت به عمل آمده در مرو

مرو که از زمان صفویه در دست طایفه عزالدینلو که شاخه‌ای از ایل قاجار بود، اداره می‌شد، در اواخر قرن دوازدهم در دست رئیس آن طایفه بایرام علی خان بود که سال‌ها از راهزنی‌های همسایگان جلوگیری می‌کرد^{۱۶} و با حمله شاهمراد به مرو مواجه شد. مقاومت مدافعانه او و سپاهیان او که زنان و دختران مسلح شده نیز آنها را همراهی می‌کردند، نهایتاً در هم شکسته شد. بایرام علی خان کشته شد و ازبک‌ها مناطق اطراف مرو را ویران کردند و بند مرو را شکستند تا از کشت و زرع مرویان جلوگیری کنند. سپس به بخارا باز گشتند. (۱۲۰۰ ه.ق/ ۱۸۷۵ م).^{۱۷}

در آن سال‌ها آقامحمد خان قاجار مشغول جنگ و ستیز با دیگر مدعیان در سایر مناطق ایران بود و فرصت اقدامی در خراسان را نیافته بود. هیچ اطلاعی هم در دست نیست که آیا بایرام علی خان با او ارتباطی داشته یا فرصت استمداد از او یا ازبازماندگان افشار در خراسان را یافته یا خیر. ولی بنابر بعضی روایات کشته شدن بایرام علی خان پایان حکومت خانواده او در مرو نبود. پسرش محمد حسین خان با مساعدت تیمور شاه افغان مدتی شهر مرو را حفظ کرد ولی نهایتاً آنجا بکلی ویران شد.^{۱۸} با این حال بعضی روایات حاکی از آن است که در همان لشکرکشی شاهمراد در سال ۱۲۰۰ ه.ق. بایرام علی خان و پسرش محمد حسین خان هر دو اسیر شده و به بخارا منتقل شدند^{۱۹} و در آنجا پدر کشته و

مدتی بعد محمد حسین خان موفق به فرار به شهر سبز شد و از آنجا به ایران آمده و به فتحعلی شاه قاجار پناهنده شد.^{۱۹} وی پس از آن که با تحمل سختیهای زیاد به تهران رسید، فتحعلی شاه او را به گرمی و احترام پذیرفت و در سایه همان احترام و حمایت، بعدها ثروتمند شد و تا پایان عمر (۱۲۳۴ ه‍.ق) با عزت در تهران زندگی کرد.^{۲۰}

نکته دیگر که خالی از ابهام نیست چگونگی انتقال اهالی مرو است که آنها را در بخارا یا بخارا و سمرقند اسکان دادند و تا مدت‌ها محله‌ای در بخارا به نام آنها مشهور بوده است.^{۲۱} بعضی نویسندگان آن را به شاهمراد، بعضی به پسرش امیر حیدر و برخی به محمد حسین خان حاکم مرو نسبت داده‌اند.^{۲۲} به هر حال شاهمراد خان بخارایی پس از بر انداختن حکومت بایرام علی خان و پسرش محمد حسین خان قاجار عزالدینلو و توسعه قدرت خود در بعضی قسمت‌های دیگر حوزه‌ی علیای رود جیحون «امیر ناصرالدین توره، یعنی شاهزاده، فرزند خود را به حکومت مرو مأمور ساخت».^{۲۳}

شروع سلطه‌ی ازبکان و برافتادن خاندان عزالدینلوی قاجار از آنجا زمینه‌ی نابودی «مرگیانای پرشکوه باستانی» را هم فراهم کرد، چنان که بیش از نیم قرن پس از آن وامبری در توصیف آن جا اعلام کرد که هیچ چیز از آن شکوه باستانی

«باقی نمانده که عظمت گذشته از دست رفته‌اش را تصدیق کند،

بجز تعدادی از تپه‌های کوچک که از وسط زمین هموار در بیابان به چشم

می‌خورد».^{۲۴}

تاخت و تازهای شاه مراد خان به حدود خراسان به تصرف مرو محدود نشده و از آن پیروزی «باد نخوت به دماغ افکننده به خیال لشکرکشی به مملکت مشرقی ایران افتاده با لشکری بی‌شمار به جانب خراسان تاخت».^{۲۵} و اطراف مشهد را غارت می‌کرده و اسیر و غنایم فراوان می‌برده و در یکی از همین لشکرکشی‌های خود خیال تصرف مشهد را هم داشته ولی به واسطه «استحکام برج و باروی شهر مشهد و سایر قصبات»^{۲۶} و مقاومت اهالی آن جا در مقابل سپاه بخارا، به سرداران خود چنین وانمود کرد که امام رضا(ع) به خواب او آمده و از او خواسته که مشهد و پیرامون آن را رها کند و به آنجا آسیبی نرساند.

پس از آن در حال بازگشت، روستاهای اطراف مشهد و آن حدود را غارت و ویران کرد و با غنایم و اسرا به بخارا بازگشت و گویا این رفتار او با ایرانیان شمال شرقی سال‌ها ادامه داشته است.^{۲۷}

واکنش ایران به تصرف مرو (اعزام ایلچی و تهدید بخارا)

آقا محمد خان قاجار تا سال ۱۲۱۰ ه.ق/۱۷۹۵ م. در آذربایجان و فارس و کرمان و قفقاز و مناطق دیگر مشغول بود و در این تاریخ از طریق استرآباد روانه خراسان و مشهد شد. خراسان بین امرای متعدد و استقلال طلب تقسیم شده بود. شاهرخ میرزای افشار و بعضی از اطرافیان او تسلیم شدند و به حضور آقا محمدخان رسیدند. «بعد از بیست روز توقف در مشهد مقدس شاهرخ میرزا را با اولاد و احفاد امر به رفتن به مازندران فرمودند و شاهرخ میرزا در راه درگذشت». خوانین خراسان نیز بعد از اظهار عبودیت، هر یک به حکومت ایالات و اوطان خود منصوب و مرخص شدند و بعضی از کسان آن‌ها مأمور تهران گردیدند.^{۲۸}

آقا محمدخان قبل از آنکه اقدام احتمالا نظامی بر ضد حکام ازبک و افغان بنماید، اقدام به یک سری فعالیت‌های سیاسی نمود. وی در همین سفر مشهد مقدس نامه ای به شاهمراد حاکم بخارا نوشت که:

«بلخ بامی و مرو شاه‌یجان و زمین داور و سیستان و قندهار و کابل از اجزای ملک پادشاهان ایران بوده‌اند اکنون شما را چه افتاده که بلخ بامی و مرو شاه‌یجان را تصرف نماید و آنگاه دست بر قتل بیرامعلی خان قاجار عزالدینلو که از طوایف سلسله علیه ماست گشاید... به تختگاه موروث و مکتسب خود باز گردند و گرد کینه و فزونی نگردند تا ما نیز به حدود و سنور و ثغور قدیمه ایران قانع شویم و از این سوی آب جیحون فراتر نجوئیم»^{۲۹}

مورخ دربار قاجار افزوده، «چون این نامه جگرخراش به میرمعصوم بیک جان امیر بخارا رسید، محمد حسین خان مروی قاجار ولد بیرام علی خان را خواسته سخنی چند در متابعت پادشاه ظفر مند رانده از مرو شاه‌یجان متوحشا به بخارا رفت و دل در برش طپیدن گرفت.»^{۳۰}

قسمت اخیر نوشته هدایت اعتباری ندارد. ولی مابقی آن در منابع دیگر هم تأیید شده چنان که در یک منبع بخارایی آمده شاه‌مراد هر سال یکی دو دفعه به حدود خراسان لشکر می‌کشید و اطراف مشهد را به باد غارت می‌گرفت و با اسر و غنیمت بسیار به بخارا بر می‌گشت. «آقا محمد خان با لشکر انبوه به عزم تسخیر بخارا و تدمیر شاه‌مراد به جانب خراسان شتافت.» و نامه تهدید آمیزی در استرداد اسرای ایرانی و اموال منهوبه به بخارا فرستاد. اما واکنش شاه مراد در این کتاب گونه دیگری بیان شده. بخارایی نوشته شاه مراد به بعضی از خوانین و حکام حدود خراسان دستور داد

آقا محمد خان را «گرفته مغلولاً به بخاراش بفرستید و هر گاه در خود قوت و قدرت مقابله او را نمی‌بینید به من اطلاع بدهید تا با لشکر بخارا و اوزبیک بر او تاخته بیکار و جنگ او را ساخته شوم، وی را دستگیر کرده همراهانش را از دم شمشیر بگذرانم.»^{۳۱}

مؤلف ناسخ التواریخ پس از ذکر نامه آقا محمد خان نوشته:

«سلطان بخارا از این خبر هول و هیبتی بزرگ در دل جای کرد و دانسته بود که آقا محمد شاه را گفتار با کردار هم عنان رود، لاجرم اسیرانی که در اراضی او از پیشین زمان تا آن وقت گرفتار بودند به شمار آورده ۸۰۰۰ تن^{۳۲} بر آمد این جمله را از بهر رها کردن مهیا شد واز خزاین و دقایق گنجی بر هم نهاد که این جمله را بدهد و از این بیم و بلا برهد، اما جنبش لشکر روس و سفر پادشاه از اراضی طوس طوفان این فتنه از وی بگردانید.»^{۳۳}

عدم پیکیری مسئله توسط ایران و تأثیر روسیه در تصمیم‌گیری دولت ایران

گرفتاری‌های آقا محمد خان در مرزها و سرزمین‌های شمال غربی کشور و لشکرکشی روس‌ها به قلمرو ایران او را مجبور به رفتن از خراسان به قزاق و شوشی و آن مناطق کرد. آن چه مسلم است روس‌ها خواسته یا ناخواسته مانع اجرا و تداوم سیاست‌های آقا محمد خان در مرو و بخارا شدند. این هم که هدایت نوشته بیک جان «متعهد آبادی بند مرو گردید». یا سپهر که گفته، شاه‌مراد اسرا را شمارش کرده و آماده آزاد کردن آنها شد و این هر دو مورخ و محمد ساروی که نوشته‌اند، در کنار ارس یا در شوشی - پس از بازگشت آقا محمد خان از خراسان - فرستاده شاه‌مراد خان با نامه او «مشمول بر مضامین ارادت اشعار به نظر انور رسید»^{۳۴}، جای بسی تأمل است و البته در هیچ یک از منابع توضیحات یا جزئیات بیشتری در مورد آن فرستاده بیان نشده است.

نکته‌ای که لازم است، در مورد خوارزم و خیوه بدان تصریح شود این که، نگارنده به هیچ ارتباطی بین دولت قاجار در دوره آقا محمد خان با حکومت خیوه بر خورد نکرده است. ولی باید توجه داشت که در مرزهای شمالی قلمرو قاجار، از جنوب شرقی دریای خزر تا حدود مرو و سرخس قبایل ترکمن زندگی می‌کردند که در دوره مورد بحث تابع و مطیع حکومت خیوه نبودند و ارتباطات آنها با ایرانیان و دولت قاجار را نباید رابطه بین دولت ایران و حکومت خیوه تلقی کرد، ترکمانانی که پس از سقوط مرو و سال‌های بعد به حدود مرو هم توسعه یافتند مروی که از اوایل قرن سیزدهم هجری «خالی از سکنه شد و دیگر به حالت اولیه خود در نیامد»^{۳۵}. در سال ۱۲۰۵ هـ.ق / ۱۷۹۰ م. ترکمن‌های ساریق و بعد از آنها حدود سال ۱۲۵۰ هـ.ق / ۱۸۳۴ م. ترکمن‌های تکه که قبلاً در مناطق غربی، در آخال، زندگی می‌کردند، ویرانه‌های مرو را اشغال کردند^{۳۶}. محقق و سیاح اروپایی که پیش از نیم قرن بعد از سقوط مرو از آنجا دیدن کرد، نوشت:

«در جایی که زمانی دانش و صنایع ایرانی رشد می‌کرد و به عمل می‌آمد، اکنون فقط صدای جغ جغ زنجیرهای بهم پیوسته و مرثیه‌های فارسی از ایرانیان بدبختی شنیده می‌شود، که در بند گران در زیر چادر ترکمن‌ها

چشم حسرت و اشتیاقشان به طرف کشور نزدیک اما خارج از دسترسشان است.^{۳۷}

شاهمراد در ۱۲۱۷ ه.ق. / ۱۸۰۲ م. درگذشت و سال‌های آخر حکومت او همزمان بود با سال‌های آغازین حکومت فتحعلی شاه قاجار و در منابع هیچ ارتباطی یا برخوردی بین دولت فتحعلی شاه و حکومت شاهمراد ذکر نشده است. ولی شاهمراد با در پیش گرفتن زندگی درویش مآبانه، قبل از بدست گرفتن حکومت و پس از آن توانست رژیم را تأسیس کند که بیش از یک قرن پایید و خاطره حکومت هیجده ساله او تا چند دهه بعد هم در حافظه عده‌ای از اهالی آنجا قابل تمجید و با شکوه می‌نمود. از جهتی دیگر هم حکومت او قابل توجه است و چنانکه وامبری هم تصریح کرده است از امرای بخارا «او آخرین حاکمی است که به طرف ایران شمشیر کشید و تاخت و تاز کرد»^{۳۸}. این گفته از این جهت درست است که اخلاف او از حدی که او لشکر کشیده و تصرف کرده بود جلوتر نتااختند.

مرو در دوره فتحعلی شاه

آقا محمد خان که در خراسان خبر حمله روس‌ها به سرزمین‌های شمال غربی ایران را شنید، محمد ولی میرزا قاجار را با ده یا شش هزار سپاهی در مشهد گذاشت و خود به تهران بازگشت تا روانه ارس شود. محمد ولی میرزا نتوانست در خراسان بماند و پس از کشته شدن آقا محمد خان روانه تهران شد.^{۳۹} فتحعلی شاه در تهران جانشین آقا محمد خان شد (۱۲۱۲ ه.ق.). ولی خراسان تا چند سال هم چنان خارج قلمرو حکمرانی قاجار باقی ماند. چنین وضعی خاص مشهد نبود. در بعضی شهرهای دیگر خراسان هم خوانین و امرای خود سر حکمرانی می‌کردند که نسبت به حکومت مرکزی سر تسلیم فرود نیاورده بودند.^{۴۰} در سال ۱۲۱۷ ه.ق شهر مشهد به دست سپاهیان قاجار افتاد و نادر میرزا افشار که حکومت آنجا را در دست داشت، دستگیر شد و در تهران به دستور شاه کشته شد.^{۴۱}

در نخستین سال‌های حکومت فتحعلی شاه و قبل از تصرف مشهد هیچ گزارشی از وجود هر گونه ارتباط بین دولت ایران و حکومت بخارا یا خویه ذکر نشده است و اولین ارتباط پس از آن تاریخ با بخارائیان آغاز شد. در سال ۱۲۱۷ ه.ق. شاه‌مراد حاکم بخارا در گذشت و پسرش امیر حیدر جانشین او شد. پس از جلوس امیر حیدر، از ایران فتحعلی شاه و از کابل و خوقند و اورگنج حکام آنجا «ایلچیها و نامه‌ها نزد او فرستاده جلوسش را تبریک» گفتند و «فرستادگان دولت ایران و حکمرانان مرقوم» پس از ورود به بخارا و رساندن نامه‌ها و دریافت انعام‌ها «رخصت مراجعت یافتند».^{۴۲} چنین خبری در منابع تاریخی داخل ایران نیامده است. فرزند دیگر شاه‌مراد به نام ناصرالدین توره از زمان پدر در مرو حکومت می‌کرد. امیر حیدر او را به بخارا دعوت کرد ولی چون ناصرالدین از مکر برادر آگاه بود، دعوت او را نپذیرفت و با نامه و فرستاده از دربار ایران درخواست کمک کرد (۱۲۱۸ یا ۱۲۱۹ ه.ق) محمد ولی میرزا حاکم خراسان فرستادگان و نامه او را به تهران فرستاد. شاه در باره ناصرالدین اظهار مهربانی کرد و

«او را نسبت فرزندى داد و افسرى مكلل بدو فرستاد و به نواب

شاهزاده محمد ولی میرزا در رعایت و حمایت و اعانت و تقویت او منشور

سلطانی ترقیم یافت و فرستاده او خرسند و خوشنود به مرو رجعت نمود».^{۴۳}

اما برغم این اظهار مهربانی و دستور اعانت و تقویت، از طرف دولت ایران در عمل کمک یا حمایت جدی به ناصرالدین نرسید، چنانکه در منابع هم در این زمینه چیزی ذکر نشده و اگر کمکی صورت گرفته بود در منابع با آب و تاب بیان می‌شد. موضوعی که نمی‌توان نادیده گرفت این است که در همان سال‌ها ایران گرفتار جنگ با روسیه شده بود و جهت اداره آن جنگ و به امید دریافت کمک از کشورهای اروپایی، بازیچه سیاست‌های انگلیس و فرانسه و روسیه شده‌وهمین مسئله امکان واقعی کمک از طرف دولت ایران به ناصرالدین را کاهش می‌داد.

بر طبق منابع رسمی داخل ایران چون ناصرالدین به دولت ایران «اظهار ارادت و توسل» کرده بود امیر حیدر متوهم شده به مرو لشکر کشید و «بندمرو را خراب نمود و

زیستن در مرو صعوبت یافت». ناصرالدین وضعیت خود را به محمد ولی میرزا والی خراسان و او به تهران گزارش داد و بدستور شاه

«محمد خان نایب خراسان به مرو رفته امیر ناصرالدین توره و محمد

شریف خان مروزی برادر زاده امیر کبیر حاجی محمد حسین خان عزالدینلو

را با هزار سوار برداشته به ارض اقدس مشهد مقدس نزول داد».^{۴۴}

جای شگفتی و تأسف است که دولت ایران از آن فرصت استفاده نکرده و از ناصرالدین حمایت جدی‌تر به عمل نیاورده و در ابقای او به حکومت مرو تلاشی صورت نداده است. درست است که ایران درگیر جنگ با روسیه بود، ولی آیا واقعا تمام امکانات بالقوه کشور اعم از نیروی انسانی و منابع مالی بدرستی بکار گرفته می‌شد یا سوء مدیریت و بی‌لیاقتی امرا و حکام چنین فرصت‌های طلایی را از بین برد؟ در هر صورت دولت از آن موقعیت استفاده نکرد و از ناصرالدین هم «در ایران جز نویدهای میان تهی چیزی نیافت»^{۴۵} و پس از مدتی از ایران به عثمانی و از آنجا به روسیه رفت و نهایتا هم در روسیه در گذشت.^{۴۶}

اما حکومت بخارا نتوانست در دراز مدت نفوذ و سلطه خود را در مرو حفظ کند.

در سال ۱۲۳۲ ه.ق. ۱۸۱۵ میلادی «قشون خیوه به سرکردگی محمد

رحیم خان مرو را گرفتند» و گرچه «در زمان امیر نصرالله خان، امیر بخارا،

این شهر دوباره ضمیمه بخارا گردید ولی چیزی نگذشت که دوباره اهالی

خیوه آن را از بخارا گرفتند، به شرط اینکه واگذار به تراکمه نمایند»^{۴۷}. باید

یادآوری کرد که مرو در قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی سرنوشت

بی‌ثباتی داشته و بارها دست بدست شده است.

در دوره حکومت فتحعلی شاه مناسبات و رابطه بین دولت قاجار و حکومت بخارا

بسیار محدود و موارد برقراری آن ارتباطات انگشت شمار بوده و تحرک عمده‌ای از هیچ

یک از طرفین صورت نگرفته است. به هر حال پس از رهایی از جنگ با روسیه بود که

دولت ایران فرصت یافت توجه بیشتری به نواحی شمال شرقی بنماید و در راستای همان توجه بود که عباس میرزا نایب‌السلطنه به آن مناطق مأموریت یافت.

اما بخارانیان تنها همسایگان شمال شرقی ایران نبودند. برای تبیین وضعیت شمال شرقی باید به سه نکته دیگر هم توجه شود که آن سه بر همدیگر تأثیر می‌گذاشتند: یکی عملکرد حکومت خوارزم، دیگر وضعیت خراسان و رفتار حکمرانان و خوانین آنجا و سوم رفتار ترکمانان و رفتار دولت ایران با آنان. در مورد لشکرکشی محمد رحیم خان به مرو و تصرف آنجا (۱۲۳۲ ه.ق. / ۱۸۱۵ م) منابع ایرانی سکوت کرده‌اند. ولی در نوشته‌هایی غیر ایرانی بدان تصریح شده است. منابع مربوط به قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی اعم از ایرانی و غیرایرانی که در مورد شمال شرقی ایران یا در مورد ترکمانان نوشته شده به حملات مکرر ترکمانان به نواحی استرآباد و خراسان اذعان دارند و به واکنش‌ها و برخوردهای قوای ایران با ترکمانان پرداخته‌اند.

علت اصلی تاخت و تازهای ترکمانان غارت اموال و اسیر گرفتن افراد بود تا از فروش آنان سود ببرند و آن را اسباب معاش خود قرار داده بودند و برای توجیه این گونه کارهای خود متوسل به مسائل دینی هم می‌شدند. ملاحظاتی آنها نه تنها این گونه اقدامات بر ضد شیعیان را جایز می‌شمردند بلکه ترکمانان را بدان تشویق هم می‌کردند چنانکه خلیفه مرو به پیروان خود می‌گفت:

«که این کار زیادتر مقبول درگاه خداوند خواهد شد تا تکمیل

زیارت مکه». علاوه بر خلیفه مرو سایر علمای ترکستان نیز فتوا داده بودند

که ترکمانها باید غزل باشها را غلام و کنیز کنند.^{۱۸}

واکنش دولت ایران در قبال رفتار غارتگرانه ترکمانان به اندازه کافی باز دارنده نبود. توجه جدی شاه و نایب‌السلطنه به امور خراسان پس از ناکامی‌های ایران در جنگ با روسیه صورت پذیرفت. یک نویسنده خارجی بیجا نوشته است که

«نتیجه جنگ‌های ایران و روس در ۸-۱۸۲۷ م / ۳-۱۲۴۲ ه.ق. برای

ایران آن چنان مصیبت آور بود و ولیمهد را آن چنان گرفتار و ناکام کرده بود

که وی را بر آن داشته بود تا به محض آن که دستگاه نظامیش تجدید سازمان یافت و سر و سامان گرفت، کمر همت به فتوحی نمایان بریندد. امری که در آن احتمال کامیابیش بیشتر باشد تا از این راه تأثیر ناگوار شکست‌های اخیر را از صفحه خاطر رعایای خود و از کارنامه کشورش بزدايد.^{۴۹}

علاوه بر اصلاح خراسان و سرکوب «سرانی که در واقع خود را مستقل می‌پنداشتند»، انگیزه‌های دیگری هم برای ولیعهد وجود داشت. آن انگیزه‌ها مقابله با «ترکمن‌های بیابانگرد و ولایات اوزبک نشین» بود که شمال خراسان را ناامن و به ویرانه تبدیل کرده بودند.^{۵۰}

به نایب السلطنه دستور داده شد «از رود جیحون تا کنار آب اترک را که ممالک شرق ایران است به نظم کند».^{۵۱} ولیعهد از راه دامغان روانه خراسان شد. بحث درباره اقدامات او در هرات خارج از موضوع این مقاله است. اما سرخس در آن زمان مسکن ترکمانان سالور بود که با مرو و خیوه پیوستگی‌هایی داشت.

عباس میرزا سرخس را تصرف کرد اما نحوه عمل عباس میرزا و دولت ایران چنان بود که گویا قصد اعمال حاکمیت و تسلط بر سرخس یا سایر سرزمین‌های دورتر از جمله مرو و بخارا و خیوه را در سر نداشتند و به همان اظهار اطاعت ظاهری و قول فرستادن هدایا و نیروی کمکی به موقع ضرورت قانع بوده‌اند، که البته آن هم فقط وعده‌ای بود بدون ضمانت اجرایی. پس از آن هم نایب السلطنه و اطرافیانش توجه خود را بیشتر معطوف به مسئله هرات کردند و به احضار سپاهیان جهت لشکرکشی بدان سو پرداختند. اینکه آیا ولیعهد و دولت مردان دیگر در برنامه‌های آینده خود توجه بیشتر به امور سرخس و مرو و بخارا و خیوه را، پس از فیصله دادن به مسئله هرات در سر داشتند یا نه بر ما معلوم نیست. به هر حال نایب السلطنه در جمادی‌الآخر ۱۳۴۹ ه.ق در چهل و هشت سالگی در مشهد درگذشت. محمد میرزا در اوایل سال ۱۲۵۰ ه.ق. از طرف فتحعلی شاه به تهران فرا خوانده شد، در اوایل صفر به تهران رسید و یک هفته بعد رسماً به ولیعهدی معرفی شد. فتحعلی شاه در نوزده جمادی الثانی همان سال در اصفهان در گذشت.^{۵۲}

مرو در عصر محمد شاه

پس از درگذشت فتحعلی شاه نوه اش محمد میرزا از آذربایجان به تهران آمد و در بیست و دوم شعبان ۱۲۵۰ ه.ق/۱۸۳۵م. به جای او بر تخت نشست. وی تا سال ۱۲۶۴ ه.ق. پادشاهی کرد. از رخداد‌های مهم دوران حکومت محمد شاه که از وقایع مهم تاریخ ایران در قرن سیزدهم هجری هم محسوب می شود، لشکرکشی او به هرات و محاصره آن شهر است که البته با ناکامی از آن لشکرکشی به تهران بازگشت. از وقایع مهم دیگر اواخر حکومت محمد شاه عصیان حسن خان سالار است در خراسان که در همسایگی مرو و بخارا و خیوه صورت گرفت و از آن همسایگان هم استمداد کرد و آنان نسبت به درخواست او واکنش‌های متفاوتی نشان دادند.

در این جا لازم است در مورد وضعیت مرو و ترکمان‌ها در آن سال‌ها توضیح داده شود.

در زمان امیر حیدر پسر شاهمراد در سال ۱۲۳۲ ه.ق/۱۸۱۵م. محمد رحیم خان حاکم خوارزم مرو را تصرف کرد و سلطه بخارا بر مرو قطع شد. از آن تاریخ بین ترکمانان حدود مرو و اطراف آن روابط نزدیکی با حکام خیوه برقرار شد^{۹۳}. و همین روابط آنان با خیوه بود که بهانه به دست حکام خیوه می‌داد که هر از چند گاهی به بهانه جمع‌آوری زکات به حدود خراسان یا نواحی گرگان و استرآباد اردوکشی کنند. ولف نوشته: «چندین سال قبل پادشاه خیوا غلبه نمود بر ترکمان‌های مرو و یک حاکمی در آنجا گذارد که مقیم بود در قلعه مرو با ششصد نفر از اهالی خیوا». ترکمانان مرو «بتازه گی شوریده‌اند بر ضد پادشاه خیوا» و حاکم منصوب او و چند صد تن از اهالی خیوه همراه او را کشتند و حدود سیصد نفر آنها به خانه خلیفه عبدالرحمن پناهنده شدند.^{۹۴} به همین جهت ولف که چند ماه بعد از مرو دیدن کرد آنجا را «در یک وضع جنگی» توصیف کرد و نوشت «آنها ممکن است که در هر لحظه منتظر حمله قشون خیوا باشند». وی ترکمانان سرخس و مرو را شامل دو دسته دانسته و نوشته: «بعضی طوایف طرفدار بخارا هستند و بعضی طرفدار خیوا»^{۹۵}.

ولف تصریح کرده که ترکمانان مرو بعد از کشتن حاکم خیره‌ای ابتدا از «پادشاه بخارا» کمک خواستند، ولی آصف الدوله که از وضعیت مطلع شد آنها را بر ضد امیر بخارا تحریک کرد و در چنین اوضاع و احوالی بود که سیصد نفر از رؤسای آنها به مشهد آمده بودند و از آصف الدوله اجازه می‌خواستند که طوایف خود را به حدود مشهد بیاورند.^{۶۶} بنا بر گفتهٔ ولف آصف الدوله اغلب طوایف مقتدر سرخس و مرو تژن را در تحت اطاعت خود در آورده بود و هفتاد نفر از آن رؤسای ترکمن را به عنوان گروگان روانهٔ تهران کرد.^{۶۷} و عده‌ای از همان ریش سفیدان تکهٔ مرو و ساروق و سالور و در رأس آنها اراض خان بود که همراه ملک التجار در حال حرکت به سوی تهران با عباس قلی خان که به سوی مشهدیه قصد بخارا حرکت می‌کرد مواجه شدند.^{۶۸}

ولف در چهاردهم آوریل ۱۸۴۴ م. (۱۲۶۰ ه.ق.) با خلیفهٔ مرو خداحافظی کرده مرو را به مقصد بخارا پشت سر گذاشت و یک روز بعد نوشت: «تقریباً مرو تبعهٔ بخارا می‌باشد و در چند روز دیگر یک حاکمی از بخارا در این جا فرستاده خواهد شد.»^{۶۹} اما در صفحات بعد افزوده که «مروها فوراً متحد خواهند شد با ایرانی‌ها اگر دولت ایران یک قشونی بفرستد در آنجا»^{۷۰}. عباسقلی خان فرستادهٔ ایران به بخارا، نوشته در دو فرسنگی مرو «پسر عالیجناب خلیفه با پنجاه سوار به استقبال آمده ما را داخل مرو نو که جای خلیفه است منزل» دادند. وی چنان تحت تأثیر رفتار خلیفه قرار گرفت که نوشت «حق مطلب آن که... مانند خلیفه جوانمرد ندیده ام و نیست»^{۷۱}. توصیفی هم که عباسقلی خان از دیدار با سران ترکمان مرو نوشته حائز اهمیت است:

«همهٔ ریش سفیدان تکه و ساروق و سالور جمع شده اظهار ارادتمندی و جان نثاری نسبت به دولت علیه می‌کردند، می‌گفتند هر گاه بندگان اقدس شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداه ما را به چاکری و بندگی قبول فرمایند، ما غلام جان نثاریم و هر خدمت که از دولت علیه رجوع شود در انجام آن جان فشانیم و تفصیل این مقدمه آنست که جماعت ساروق اجتماع کرده نیاز محمد بای را که از جانب خان ارگنج حاکم آنجا بوده و در سال

قبل [۱۲۵۹ه.ق] با هزار و دویست نفر در قلعه که خود محمد نیازبای در مرو نو ساخته بود کشتند.^{۶۲}

گرچه در تعداد خبوه‌ای‌های مقیم مرو و کشته شدگان آنها به توسط ترکمانان آنجا در نوشته ولف و عباس قلی خان اختلاف است، اما آن چه در نوشته هر دو به وضوح مشاهده می‌شود این است که ترکمانان مستعد دخالت دولت ایران بوده‌اند و چون نگران انتقام خبوه بودند، خواستار آن بودند تا تحت حمایت دولتی مقتدر قرار گیرند و به نظر می‌رسد اگر دولت ایران قوایی جهت تصرف مرو و اعمال حاکمیت بر آنجا می‌فرستاد، آن کار به آسانی به پیش می‌رفت و البته اقدام جدی در این زمینه صورت نگرفت - اقدامات آصف الدوله در تحریک ترکمانان بر ضد بخارا و فرستادن عده ای از سران آنها به تهران کافی نبود - و ترکمانان مرو به سوی بخارا گرایش بیشتری پیدا کردند. البته نباید عوامل فرهنگی و مذهبی را هم در این زمینه نادیده گرفت. گرچه ایران اقدام اساسی در آنجا انجام نداد.

سفیر ایران به حاکم بخارا گفت که مرواز قدیم جزو خراسان و مامن ایل قاجار بود باید بعد از این مثل گذشته «احدی در آنجا دخل و تصرف ننمایند»^{۶۳}. امیر در جواب گفت که «طوایف ساروق و سالور و تکه اجماع کردند که حاکم از خان ارگنج که محمد نیازبای باشد با هزار و دویست نفر به قتل رسانیدند... سر او و سایر مقتولین را برای ما» فرستاند و خواهش حاکم کردند، «اگر چه دو سه مرتبه این عمل را با ما هم کرده بودند، حاکم ما را کشته بودند. اعتباری به قول آنها نبوده ولی چاره هم نبود»، و برای نظم و امنیت حاکمی به مرو فرستادم که بعد از سه ماه از بیم جان و بی‌اعتباری ترکمانیه به بخارا آمد و خانه‌نشین شد.

دوباره ترکمانان «از ترس خان اورگنج از ما خواهش حاکم نمودند.

حاکم دیگر که اوراق خواجه باشد و الان بر آنها حاکم است تعیین نموده

روانه کردیم و اخراجات او را باید از بخارا ببرند».

نکته‌ای که در اظهارات امیر جالب توجه بیشتر است این که گفت: «چه وقت از دولت علیه آدم به ضبط و ربط آنجا آمد که ما ممانعت نمودیم یا رضا به آمدن آن نداشتیم»^{۶۴}.

عباسقلی خان در بازگشت از آن سفارت با حدود هزار اسیر آزاد شده از جیحون عبور کرد. در دو فرسنگی مرو «مراد بیگ قراول بیگی» و چند نفر دیگر از بزرگان ترکمان از عباسقلی خان و همراهان او استقبال کردند، اما بعد از تعارفات تهدید کردند که شما را به گروگان نگه می‌داریم تا اسرای ما را اصف‌الدوله در مشهد آزاد کند. عباسقلی خان پاسخ داده این کار محال عقل است مگر آنکه آنان «دست از جان و مال و عیال خود» شسته باشند. مراد بیگ پس از جواب قاطع سفیر ایران،

«از درعجز در آمده اظهار کرد که ماها غلام جان نثار پادشاهیم، استدعای ما از جناب اصف‌الدوله اینست که اسیران ما را باز دهد و اظهار بیچارگی نمود»^{۶۵}.

قرار شد عده‌ای از کدخدایان آنها جهت خواهش آزادی هیجده نفر اسیرشان به مشهد بیایند.

در مرو کهنه پسر خلیفه با کدخدایان مرو به استقبال آنها رفته وارد مرو نو شدند. عباسقلی و همراهان در خانه خلیفه میهمان شدند و اهالی بخارا به نزد اوراق خواجه حاکم مرو رفتند.

عباسقلی نوشته «خلیفه با جمعی کدخدایان ترکمانیه از تکه و ساروق و سالور به دیدن فدوی آمده اظهار بندگی و جان فشانی نسبت به اولیای دولت» ایران نمودند.

اما باید توجه داشت که این گونه اظهارات اعتباری نداشت، چون دو روز بعد «کدخدایان ساروق و سالور آمدند که باید غلامان مستخلص باج بدهند از قرار نفری چهار طلا که چهار هزار طلا باشد. مهمه در میان اسرا افتاد نزدیک بود متفرق شوند»^{۶۶}.

از نوشته عباسقلی خان معلوم می شود که حاکم منصوب امیر بخارا در مرو اقتداری نداشته. نوشته :

«آدم به نزد اوراق خواجه که حاکم است فرستادم که این چه معنی دارد، سرکار امیر قرار داده اند که هیچیک از این اسرا دیناری به احدی باج ندهند و کسی مزاحم اینها نشود. جواب حاکم آمد که به حرف من گوش نمی کنند، هر چه سعی می نمایند کسان من که اینها ترک هرزگی کنند، نصیحت پذیر نمی شوند».^{۶۷}

علاوه بر آن قابل توجه است که باج خواهان به حرف «خلیفه و اراض خان تکه و بعضی از کدخدایان» هم توجه نمی کردند و «آنچه خلیفه در قوه داشت سعی کرد، به جایی نرسید» و با وجودیکه اکثر نویسندگان اتفاق دارند که مردمان ترکستان عموماً برای خلیفه احترام قائل بودند، او را تهدید کردند که اگر

«بعد از این در این باب گفتگو نماید شب بر سر خانه او ریخته او را می گیریم، با اوراق خواجه و ایلچیان بخارا اموال ایشان را به غارت برده و خود ایشان را به اورگنج می فرستیم و اهالی بخارا را وجه مصالحه با خان اورگنج قرار می دهیم... و قرار دادند که اسرا را هم می فروشیم».^{۶۸}

بدین ترتیب کاروان سفرا و اسرا هشت روز در مرو متوقف بود تا نامه‌ای از امیر نصرالله رسید که «آق سقلان ترکمان و اوراق خواجه و خلیفه، احدی از ترکمانیه متعرض اسرا نشود و یک دینار پول نگیرند». بعد از اینکه ترکمانیه «کاغذ امیر را خواندند ساکت شدند» و مسافران با مشایعت خلیفه و اوراق خواجه روانه شدند (۱۷ شعبان). این رفتار ترکمانان باز هم نشان داد که وفاداری و متابعت آنان را اعتباری و ارزشی نیست و غیر قابل اعتمادند.

در هر صورت عباسقلی خان و همراهان با بیش از هزار اسیر آزاد شده در میان استقبال و ازدحام عوام و خواص وارد مشهد مقدس شدند. (آخر شعبان ۱۲۶۰ هـ) اسرای آزاد شده به ولایات خود رفتند و عباسقلی و ولف و ایلچیان بخارا در ۱۴ رمضان از مشهد

به سوی تهران حرکت کردند.^{۶۹} از چگونگی انجام مأموریت سبحانقلی بیگ در «سفرنامه بخارا» یا منابع داخلی دیگر اطلاعی در دست نیست. اما در «ظفرنامه خسروی» اطلاعاتی دربارهٔ سبحانقلی نامی آمده که اطلاعات آن با منابع دیگر از جمله سفرنامه بخارا هم‌خوانی کامل ندارد.

به نظر می‌رسد هم‌نامه‌های دوستانه حاکم بخارا به‌شاه و هم‌اعلام دوستی‌های دیگر و از جمله بخشیدن ژوزف ولف به سفیر ایران و اجازه بازگشت بیش از هزار اسیر و همچنین موافقت با واگذاری مرو به ایران در صورتی که ایران به ضبط آنجا اقدام کند - علاوه بر بی‌اعتمادی نسبت به ترکمانان آنجا و عدم پایگاه محکم بخارا در آنجا - ناشی از موقعیت سیاسی بخارا در منطقه بوده است. به خصوص اختلافات و دشمنی‌های او با حکام خوقند و خیوه در اتخاذ سیاستی مسالمت‌آمیز و برقراری روابط دوستانه در قبال ایران مؤثر بوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه

در سال‌های پس از نادر شاه تا اوایل عهد قاجار در بخارا و خوارزم حکومت‌های مستقلی شکل گرفت. مرو که از دوره صفویه در دست شاخه‌ای از ایل قاجار بود، در اوایل قرن سیزدهم هجری / اواخر قرن هیجدهم میلادی، مورد حمله حکومت ازبک بخارا قرار گرفت و حکومت خاندان عزالدینلوی قاجار از مرو بر افتاد. ضرورت مقابله با روس‌ها در قفقاز و کشته شدن آقا محمد خان امکان بیرون کردن ازبکان را از او گرفت، همچنان که جنگ‌های ایران و روس در دوره فتحعلی شاه، نه تنها امکان مداخله ایران در مرو را ضعیف کرد، بلکه پایه‌های حاکمیت کامل ایران در قسمت‌هایی از خراسان را هم سست نگه می‌داشت به طوری که بعضی از حکام خراسان طریقه خود سری و خیانت پیش گرفتند.

گرچه مرو در دست بخارانیان باقی نماند و بین آنان و خبویان و ترکمانان دست به دست شد، اما دولت ایران هم مداخله جدی در آنجا نکرد. اقدامات عباس میرزا نایب‌السلطنه در خراسان با مرگ او ناتمام ماند. گرچه لشکرکشی ناموفق محمد شاه به هرات در سال‌های نخست سلطنتش جایی برای اقدام جدی او در مرو باقی نگذاشت، اما اطلاعات موجود نشان می‌دهد در دوره او زمینه‌های مناسبی جهت مداخله جدی ایران در آنجا وجود داشته، اما نبود عزم سیاسی راسخ در این مورد همچنان مرو را از حیطه حاکمیت ایران نگه داشت.

چنین زمینه‌های مناسبی در دوره ناصرالدین شاه هم فراهم و منجر به حاکمیت مجدد ایران در مرو شد، اما باز دولت مردان و فرماندهان قاجار از آن فرصت به خوبی استفاده نکردند.

یادداشت‌ها

- ۱- هدایت، رضا قلی، روضه الصفا، ج نهم، مجلد ۱۳، ص ۷۳۹۷، بخارایی، میرزا شمس. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر. مقدمه و تصحیح محمداکبر عشیق. چاپ اول، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب تهران، آینه میراث، ۱۳۷۷، ص ۱۱۱، ظفرنامه خسروی (مؤلف نامعلوم)، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده (تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۷، چاپ اول)، ص ۱۳.
- ۲- بخارایی، میرزا شمس، تاریخ بخارا، ص ۱۱۱-۱۱۲.
-Arminius Vambery, History of Bokhara (New Youk: Arno press A New York Times Company. ۱۹۷۳) P.۳۴۸-۹.
- ۳- بخارایی، میرزا شمس، ص ۱۱۳-۱۱۴.
- ۴- همان، ص ۴۶۵.
- ۵- جهت اطلاع بیشتر از حوادث اخیرالذکر، ر.ک: بارتولد، واسیلی ولادیمیرد: خاورشناسی در روسیه و اروپا ترجمه حمزه سردادور. چاپ اول، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱. ص ۳۰۴-۳۰۰.
- ۶- مقایسه شود با: زامباور، نسب نامه خلفا و شهر یاران و سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه و تحشیه محمد جواد مشکور (تهران: کتابفروشی خیام، ۲۵۳۶ [۱۳۵۶] چاپ اول، ص ۴۰۷.
- ۷- هدایت، رضاقلی، سفارت نامه خوارزم. به کوشش علی حصوری، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶، ص ۱۱۲-۱۱۳.
- ۸- مارکام، کلمنت: تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار (تهران: نشر فرهنگ ایران، ۱۳۶۴، چاپ اول) ص ۹۹-۱۰۰.
- ۹- زامباور، ص ۴۰۹.
- ۱۰- رضا قلی خان هدایت، فهرس التواریخ، بتصحیح عبدالحسین نوایی، هاشم محدث (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، چاپ اول) ص ۳۴۹.

هدایت، روضه الصفا، جلد نهم، مجلد ۱۳، ص ۷۳۹۷. ملکم، رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله، گردآوری و مقدمه حجت الله اصیل (تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، چاپ اول) ص ۲۸۹.

۱۱- Vambery A.op. cit, p.۳۴۸-۹.

۱۲- بخارایی، تاریخ بخارا، ص ۱۱۴-۱۱۳.

۱۳- وامبری، تاریخ بخارا، (از کهن ترین روزگاران تاکنون)، ترجمه به عربی احمد محمود ساداتی. پارسی گردان سید محمد روحانی. تهران: سروش، ۱۳۸۰، چاپ اول. ص ۳۵۱.

۱۴- Vambery. A.op.cit, p.۳۵۱.

۱۵- سامی، میرزا عبدالعظیم، تاریخ سلاطین منغیته. مقدمه، ترجمه و ایضاحات [به روسی] ل.م. بیفانوا. مسکو، ۱۹۶۲، ص ۲۱-۲۰.

۱۶- Vambery. A.op. cit, p.۳۵۱.

۱۷- Idid.p.۳۵۱-۳۵۲.

۱۸- هدایت/ روضه الصفا، جلد نهم، ص ۷۳۹۷، س سپهر، محمد تقی خان. ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، ۳ جلد در دو مجلد. به اهتمام جمشید کیان فر. چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۸۱، بارنز، آکس، سفرنامه بارنز. مترجم حسن سلطانی فر. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، پیشین، ص ۳۳-۳۲.

۱۹- بخارایی، تاریخ بخارا، ص ۱۱۴-۱۱۵-۳.۳۵۲-۳.۱۱۴-۱۱۵ Vambery A.op. cit, p.

۲۰- همان، ص ۱۱۴.

۲۱- جهت اطلاع بیشتر در مورد محمد حسین خان مروی ر.ک:

-تعلیقات محمد اکبر عشیق بر، بخارایی، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ص ۶-۱۸۲. سرجان مالکوم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت (تهران: یساولی (فرهنگسرا) ۱۳۶۲، چاپ ۲) ج ۲، ص ۴۴۹-۴۴۸.

۲۲- بخارایی، میرزا شمس، ص ۱۲۹-۳۵۳.۱۲۹ Vambery A.op. cit, p.

۲۳ - بخارایی، میرزا شمس، ص ۱۲۹ - وامبری، تاریخ بخارا، ترجمه سید محمد روحانی، ص ۳۵۵. سپهر، ص ۸۲ کستنکو، ص ۶۰.

۲۴- هدایت، روضه الصفا، جلد نهم، مجلد ۱۳، ص ۷۳۹۷.

۲۵- Vambery. A.op. cit, p.۳۵۲.

۲۶ - بخارایی، میرزا شمس، ص ۱۱۵.

۲۷ - همانجا.

۲۸- همان، ص ۱۱۶-۱۱۵ وامبری تاریخ بخارا، ترجمه سید محمد روحانی، ص ۳۴۹.

۲۹- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، بتصحیح محمد اسماعیل رضوانی، چاپ اول، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷) ص ۳-۱۴۳۲. هدایت: فهرس التواریخ، ص ۳۲۱-۳۲۲.

۳۰ - هدایت، روضه الصفا، ج نهم، ص ۹-۷۳۹۸.

۳۱- همانجا.

۳۲- بخارایی، میرزا شمس، ص ۱۱۵ و ۱۱۹.

۳۳ - در متن ۸۰۰۰۰ آمده که باید اشتباه سهوی باشد در مقایسه با وامبری که روایت سپهر را نقل کرده تصحیح شد. رک: وامبری، تاریخ بخارا، ترجمه سید محمد روحانی، ص ۳۵۱.

۳۴- سپهر، محمد تقی خان، ج ۱، ص ۸۲.

۳۵ - محمد تقی ساروی، تاریخ محمدی «احسن التواریخ»، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، چاپ اول، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱) ص ۸-۲۹۷.

۳۶ - کستنکو، کاپیتان اتاماژور. شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن. ترجمه مادروس داود خانف. به تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد. چاپ اول، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳، ص ۶۰.

۳۷- V ambery. A.op. cit, P.۳۵۲.

۳۸- Ibid. p. ۳۵۳.

۳۹- Ibid. p.۳۶۲.

- ۴۰- سپهر، ج ۱، ص ۸۲، ۸۹ اعتماد السلطنه، ج ۳، ص ۱۴۳۳.
- ۴۱- سپهر، محمد تقی خان، ج ۱، ص ۹-۱۰۷.
- ۴۲- هدایت، روضه الصفا، جلد نهم، مجلد ۱۳، ص ۴-۷۵۲۲. سپهر، ج ۱، ص ۱۲۰. اعتماد السلطنه، ج ۳، ص ۱۴۶۷.
- ۴۳- بخارایی، میرزا شمس، ص ۶۹.
- ۴۴- هدایت، روضه الصفا، جلد نهم، مجلد ۱۳، ص ۷۵۴۲. سپهر، ج ۱، ص ۱۳۰. اعتماد السلطنه، ج ۳، ص ۱۴۷۳.
- ۴۵- هدایت، روضه الصفا، جلد نهم، مجلد ۱۳، ص ۲ - ۷۵۹۱. اعتماد السلطنه، ج ۳، ص ۹۰-۱۴۸۹.
- ۴۶- وامیری، تاریخ بخارا، ترجمه سید محمد روحانی، ص ۳۵۶.
- ۴۷- هدایت، روضه الصفا، جلد نهم، مجلد ۱۳، ص ۷۵۹۲. اعتماد السلطنه، ج ۳، ص ۱۴۹۰.
- ۴۸- کستنکو، ص ۶۰.
- ۴۹- ولف، مأموریت دکتر ولف به بخارا در سال ۱۸۴۳، [نسخه خطی] ج ۱. ترجمه تیمور. کتابخانه ابن مسکویه اصفهان، شماره ۱۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۴۰ و ۱۸.
- ۵۰- در متن کتاب ۴-۱۲۴۳ ه.ق. آمده است که تصحیح شد.
- ۵۱- فریزر، جیمز بیلی سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، ترجمه و حواشی از منوچهر امیری (تهران، توس، ۱۳۶۴، چاپ اول)، ص ۹-۱۲۸.
- ۵۲- سپهر، محمد تقی خان، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۲.
- ۵۳- هدایت، روضه الصفا، جلد ۹، مجلد ۱۴، ص ۳۱-۳۱، ۴۲-۴۲، ۳۷-۳۷، ۵۱-۵۱، ۵۴-۵۴.
- ۵۴- سپهر، ج ۱، ص ۱۲-۵۱۰.
- ۵۴- کستنکو، ص ۶۰.
- ۵۵- ولف، جوزف، ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۴۲.

- ۵۶ - همان، ص ۳۳۸.
- ۵۷ - همان، ص ۳۲۱.
- ۵۸ - همان، ص ۳۲۴.
- ۵۹ - سفرنامه بخارا، ص ۲۴.
- ۶۰ - ولف، جوزف، ج ۱، ص ۳۶۰-۳۵۹.
- ۶۱ - همان، ص ۴۰۱.
- ۶۲ - همان، ص ۲۶، ۲۸ و ۳۰.
- ۶۳ - همان، ص ۳۰.
- ۶۴ - همان، ص ۳۷.
- ۶۵ - همان، ص ۳۸-۳۹.
- ۶۶ - همان، ص ۶-۵۵.
- ۶۷ - معلوم می‌شود که اراض خان که موقع سفر عباسقلی به سوی مشهد و بخارا به طرف تهران می‌رفت. اینک به مرو بازگشته بود.
- ۶۸ - سفرنامه بخارا، (عصر محمد شاه قاجار). [نوشته عباسقلی خان]. به اهتمام حسین زمانی. چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳. ص ۷-۵۶.
- ۶۹ - همان، ص ۵۷.
- ۷۰ - همان، ص ۶۰-۵۹.

منابع و مأخذ

- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیرد: خاورشناسی در روسیه و اروپا ترجمه حمزه سردادور. چاپ اول، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱.
- بارنز، آکس، سفرنامه بارنز. مترجم حسن سلطانی فر. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- بخارایی، میرزا شمس. تاریخ بخارا، خوفند و کاشغر. مقدمه و تصحیح محمداکبر عشیق. چاپ اول، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب تهران، آینه میراث، ۱۳۷۷.
- زامباور. نسب نامه خلفا و شهر یاران و سیر تاریخی حوادث اسلام. ترجمه و تحشیه محمد جواد مشکور. چاپ اول، تهران: کتابفروشی خیام، ۲۵۳۶ (= ۱۳۵۶).
- ساروی، محمد تقی. تاریخ محمدی «احسن التواریخ» به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- سامی، میرزا عبدالعظیم. تاریخ سلاطین منغیته. مقدمه، ترجمه و ایضاحات [به روسی] ل. م. پیفانوا. مسکو، ۱۹۶۲.
- سپهر، محمد تقی لسان الملک. ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، ۳ جلد در دو مجلد. به اهتمام جمشید کیان فر. چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- ناسخ التواریخ یا تاریخ قاجاریه، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی. چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۷.
- سفرنامه بخارا (عصر محمد شاه قاجار). [نوشته عباسقلی خان]. به اهتمام حسین زمانی. چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ظفرنامه خسروی: شرح حکمروایی سید امیر نصرالله بهادر سلطان بن حیدر. از مؤلفی ناشناخته. به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۷.

- [عباسقلی خان]. سفرنامه بخارا (عصر محمد شاه قاجار)، به اهتمام حسین زمانی. چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
- فریزر، جیمزبیلی. سفرنامه فریزر، معروف به سفر زمستانی. ترجمه و حواشی منوچهر امیری. تهران، توس، ۱۳۶۴.
- کستنکو کاپیتان اتاماژور. شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن. ترجمه مادروس داود خانف. به تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد. چاپ اول، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- مارکام، کلمنت: تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار (تهران: نشر فرهنگ ایران، ۱۳۶۴، چاپ اول).
- مالکوم، سرجان، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت (تهران: یساولی (فرهنگسرا) ۱۳۶۲، چاپ ۲) ج ۲.
- ملکم، رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله، گردآوری و مقدمه حجت الله اصیل (تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، چاپ اول).
- وامبری، آرمینیوس. تاریخ بخارا (از کهن ترین روزگاران تاکنون)، ترجمه به عربی احمد محمود ساداتی. پارسی گردان سید محمد روحانی. تهران: سروش، ۱۳۸۰، چاپ اول.
- سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای مرکزی. ترجمه فتحعلی خواجه نوریان. چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- هدایت، رضا قلی خان. تاریخ روضه الصفای ناصری. جلد نهم. بخش اول (مجلد ۱۳): زندگی، قاجاریه تا پایان جنگ اول ایران و روس. به تصحیح جمشید کیان فر. چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
- تاریخ روضه الصفای ناصری. جلد نهم. بخش دوم (مجلد ۱۴) دنباله سلطنت فتحعلی شاه به تصحیح جمشید کیان فر. چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
- تاریخ روضه الصفای ناصری. جلد دهم، (مجلد ۱۵) در سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه، به تصحیح کیان فر. چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.

----- سفارت نامه خوارزم. بکوشش علی حصوری، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶.

----- فهرس التواریخ. به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوائی و میر هاشم محدث. تهران: پژوهشگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

- وامبری، آرمینیوس. تاریخ بخارا. کتابخانه ابن مسکویه اصفهان. شماره ۱۱۳۸۳.

- ولف، جوزف. مأموریت دکتر ولف به بخارا در سال ۱۸۴۳، ج ۱. ترجمه تیمور. کتابخانه ابن مسکویه اصفهان، شماره ۱۱۴۲۷.

----- مأموریت دکتر ولف به بخارا در سال ۱۸۴۳، ترجمه محمود، کتابخانه ابن مسکویه اصفهان. شماره ۱۱۴۲۸.

-Vambery, Arminius. History of Bokhara. Arno press, A new York times company, New York, ۱۹۷۳.

-Wolff, Joseph. Narrative of a mission to Bokhara. (Two volumes in one) Arno Press & the New York Times, New York. ۱۹۷۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی